



تاثیر می‌گذارند. جمله‌هایی چون «ما بزرگ‌ترین و بهترین ملت هستیم» با زرق و برق زیاد افکار عمومی را تحت تاثیر می‌گذارد. هرچند چنین جمله‌هایی می‌تواند برای هر کسی معنای متفاوتی داشته باشد اما همه می‌توانند با آنها رابطه برقرار کنند. رهبران در پناه چنین حرف‌هایی، گروه‌های بزرگ را به هم اتصال داده و مردم را طرفدار تصمیم‌های خود می‌کنند. از سوی دیگر، جنگ ناسیونالیسم را قوی‌تر می‌کند. ملتها به‌خاطر تجربه‌های یکسان زمان جنگ، بیشتر به ناسیونالیسم وابسته می‌شوند.

واکر کانر با تمرکز بر روانشناسی ناسیونالیسم می‌نویسد که ناسیونالیسم با به میان آوردن یک هویت مشترک و یک حس تعلق گروهی، هم برای رهبران و هم برای مردم جذابیت دارد. با تقویت کردن مستقیم و غیرمستقیم ایده‌های استثنایی بودن، متفاوت بودن و برتر بودن، ناسیونالیسم خط نازکی میان خود و نظام‌های افراطی- در توجیه‌دهی و مشروعیت‌دهی جنگ و به میان می‌آورد. در خیلی موارد، رهبران از ایده‌های ملی‌گرایی و میهن پرستی سوءاستفاده کرده، می‌کوشند با همسان سازی و مترادف‌سازی «ملت‌دوستی» و «دولت‌دوستی» مردم را وفادار و متعهد به دولت و نیروهای جنگی بسازند. برای همین هیچ‌کسی جرات انتقاد بر دولت را از ترس متهم شدن به انتقاد بر ملت ندارد. از سوی دیگر، محصولات جانبی ناسیونالیسم- شوونیسم و قوم‌محوری- در توجیه‌دهی و مشروعیت‌دهی جنگ و ادعاهای رهبران دست دارد؛ جنگ هم شوونیسم قومی را بیشتر از پیش می‌سازد.

چون ناسیونالیسم می‌تواند ابزاری باشد برای شکل‌دهی افکار عمومی و جلوگیری از تفکر انفرادی و انتقادی، وابستگی به ایده‌های ناسیونالیستی مردم را به نوعی تنبلی و وابستگی فکری به نخبانان خود می‌دهد. زمانی که رهبران مردم را به جنگ دعوت می‌کنند، «کارشناسان» با اقتدار و اعتماد به نفس کامل و بدون در نظر داشتن عواقب حرف‌های خود، نامسوولانه از جنگ دفاع می‌کنند و آن را یگانه گزینه معرفی می‌کنند. مردم هم از اینکه کارشناسان پیش‌پنداشت‌ها و پیش‌داوری‌های آنان را تایید می‌کنند، به افکار خود اطمینان بیشتری می‌یابند. به همین گونه، نظریات مردم تاثیرپذیر از رسانه‌ها و روزنامه‌نگاران است که درباره جنگ از دید خود می‌نویسند. از سوی دیگر، رسانه‌ها و روزنامه‌نگاران با نگرش موضوع جنگ از دید خود نه‌تنها نظریات مردم را تحت تاثیر می‌گذارند، بلکه در خیلی موارد نظریات را شکل می‌دهند.

علاوه بر استفاده از ناسیونالیسم و تحریک احساسات ملی، رسانه‌ها با رومانتی‌ساز کردن و خیالی ساختن جنگ، جنگ را به مردم معرفی نادرست کرده، به جذابیت آن می‌افزایند. بخشی از این رمانتی‌ساز کردن در اسطوره‌سازی و بزرگ‌سازی جنگ نهفته است. مردم دوست دارند در هر جنگ و هر نبرد چهره‌ای را به میان آورند که همه به او احترام کنند؛ چهره یک قهرمان شجاع ملی. این پدیده در افزون به جذابیت جنگ، خیلی مهم است. این در حالی است که شجاعت در جنگ- به گونه‌ای که مردم دوست دارند ترسیم‌ش کنند- به ندرت پیدا می‌شود. کمتر کسی در جنگ قهرمان است! وقتی قضاغ شود، بیشتر مردم تنها برای زنده ماندن می‌جنگند و از روی ناچاری نه برای قهرمانی. قصه‌های اغراق آمیز سربازان شجاع و از خودگذر جنگ را در فکرهاى مردم رومانتی‌ساز شده و خیالی ترسیم می‌کنند و چنین است که با چشم‌پوشی از حقایق جنگ و خونریزی و ویرانی جنگ، جنگ به پدیده‌ای رویایی مبدل می‌شود.

#### ارجاعات

- اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک، دکتر محمدرضا حافظ نیا، انتشارات پاپلی ۱۳۹۶
- ژئواستراتژی، دکتر عزت‌الله عزتی، انتشارات سمت، ۱۳۹۱
- ناسیونالیسم، تبلیغات و جنگ، مریم آویزه هیر، کی، تحریریه ۴ صبح
- ملت و ناسیونالیسم: مفاهیمی متنازع‌فیه، فرهنگ امروز، نناد میشجویچ، ترجمه: عدنان فلاحی
- تاثیر نوسازی و توسعه سیاسی بر تحولات دولت از وستفاليا تا امروز، سینا آذر گسب

✽ پژوهشگر در حوزه جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک



تاکتون بی‌پایان و بی‌نتیجه بوده است. دانشمندان تئوری‌های متفاوتی درباره جنگ و خشونت دارند. شمار خیلی زیادی از این پژوهش‌ها بنا بر تئوری‌های هابسیمن- که انسان ذاتا تمایل به خشونت دارد- شکل گرفته‌اند.

تاریخ نشان می‌دهد مردم در همه جای دنیا و زیر فرمانروایی هر گونه رهبر و نظام، زمانی که قدرت و توانایی داشته‌اند به جنگ رفته‌اند. در بسیاری موارد این جنگ‌ها کاملا غیرضروری بوده‌اند. حالا اینکه آیا جنگ گاهی می‌تواند ضروری باشد یا نه، گفتمان کاملاً جداسنت. پرسش بزرگ این است که در دنیای مدرن قرن بیست‌ویکم، دنیای قوانین بین‌الملل که روی ایده‌آل‌های روشن‌گری، دموکراسی و آزادی ایستاده، چرا جنگ اتفاق می‌افتد؟ گروه‌ها با ایدئولوژی‌های متفاوت خود چگونه

و چرا به جنگ می‌روند؟ رهبرها مردم را چگونه پشتیبان «جنگ‌های غیر ضروری» می‌سازند؟ آیا پاسخ این همه پرسش تنها در تمایل انسان‌ها به خشونت نهفته است؟
ملتها مسؤولیت جنگ‌های قبلی را به دوش نسل‌های سابق می‌انازند در حالی که زمانی که خود به جنگ بروند، منطق نسل‌های قبل را پشتنوا خود می‌کنند. با حرف‌هایی چون: «جنگ ما جنگ درست و ضروری است» و «جنگ ما برای پایان همه جنگ‌هاست»، جنگ خود را توجیه می‌کنند. با همین منطق، نسل به نسل جنگ ادامه می‌یابد. مردم با «بداق‌اموشی جمعی تاریخ» گذشته را به خاک سپرده و حال را برحق می‌دانند و می‌کوشند اشتباهات نسل‌های گذشته را با اشتباهات تازه از میان ببرند. رهبرها گاهی از روی قدرت‌طلبی و گاهی به‌خاطر مبارزه ایدئولوژیک مردم را به جنگ دعوت می‌کنند. اما چگونه است که مردم- همان مردمی که باید بجنگند و قربانی جنگ شوند- تصمیم رهبرهای خود را به رفتن به جنگ می‌پذیرند؟

جنگ‌ها در مجموع با برانگیختن احساسات ملی مردم به‌وجود می‌آیند. ایده‌های «ما» و «آنها» و «اینکه «ما» از «آنها» متفاوت هستیم از مهم‌ترین جنبه‌های جنبش مردم به جنگ است. در بسیاری جاها، اسطوره‌ها، افسانه‌ها و تحریف تاریخ به ملتها هویت می‌دهند. مردم اسطوره‌هایی را حقیقت می‌خوانند و

می‌پسندند که آنان را از دیگران متمایز بسازند و به آنها عظمت بدهند. مردم می‌خواهند خود را متفاوت از دیگر ملتها و بهتر از دیگر ملتها بپندارند. رهبرها با توسل به احساسات این جنبشی مردم و با ساخت و یافت روایت‌های تاریخی، مردم را به جنبش وامی‌دارند. حس متفاوت بودن و با عظمت بودن، مردم را آماده پیروی از رهبرشان ساخته، تمام تصمیمات رهبران را توجیه‌پذیر می‌کنند. در این میان است که انسانیت طرف مقابل از میان می‌رود و طرف مقابل- دشمن- کاملا مشروعیت‌ناپذیر می‌شود. دشمن تبدیل می‌شود به دیو پلیدی که باید از هر طریق ممکن از میان برود.

در کتاب «جنگ نیرویی است که به زندگی مفهوم می‌دهد»

ژورنالیست و خبرنگار جنگ، «کریس هجز»، به بعضی دلایلی

نگریسه که جنگ را به‌وجود می‌آورد. هجز درباره این نوشته که چگونه پدیده جنگ می‌تواند ما- حتی روشنفکرترین‌های ما- را به خود بپیچد.

یکی از دلایل مهم ناسیونالیسم ناقص و محصولات جانبی آن است. ناسیونالیسم و ملت‌گرایی- هر چند در بعضی موارد می‌تواند خیلی مفید باشد- ملتها را به جنگ و حتی به تباهی کامل می‌برد. کسانی که جنگ را، تصمیم به جنگ رفتن را یا رهبرهای جنگ را انتقاد کنند، به‌عنوان «وطن‌فروش» و «ضد ملی» به مردم معرفی می‌شوند. چنین است که همه منطق و استدلال- اگر منطقی در کار باشد- از جنگ بیرون می‌شود.

حالا پرسش مهمی که به میان می‌آید این است که آیا ناسیونالیسم، جنگ را به میان می‌آورد یا جنگ، ناسیونالیسم

را؟ ناسیونالیسم و جنگ با هم رابطه دوطرف‌های دارند و یکدیگر را قوی می‌کنند. رهبرها با استفاده از اسطوره‌ها و با تحریک احساسات مردم، ناسیونالیسم را به‌وجود آورده و بر افکار عمومی

فهم می‌شود، دارد، یکی از مصادیق بارز درباره فهم و کشف مفهوم ناسیونالیسم وجود بحران ناسیونالیسم در گفته‌های

امانوئل مکرون، رئیس‌جمهور فرانسه در تبیین نظام جهانی و منطقه‌ای بود، چرا که باید گفت همراه با گسترش پروسه جهانی‌شدن و بر متن نامنی‌های سیاسی و اقتصادی و ترس از اختلاط فرهنگی و تحرک وسیع اجتماعی، ناسیونالیسم همراه با بیگانه‌هراسی و بیگانه‌ستیزی در سراسر جهان ابعاد وسیعی به خود گرفته است. بحران‌های بی‌سابقه مرتبط با مهاجرت، پناهندگی و پاکسازی‌های قومی را نمی‌توان بدون مراجعه به بحران ناسیونالیسم که بر حاکمیت ملی و تحکیم مرزها یا کشدن مرزهای جدید اصرار دارد توضیح داد.

ناسیونالیسم هرچه باشد ۲ موضوع ملت و دولت ملی در مرکز دغدغه‌های آن قرار دارد. برای ناسیونالیسم، وجود ملت بدیهی است ولی دولت هدفی است که هنوز ممکن است برای تحقق آن بجنگد ناسیونالیسم در کشورهای مابعد کلونیالیسم، بنا به گفته کلیفورد گرینز، از زاویه مردم‌شناسی، دارای ۲ جزء رقیب و در همان حال مرتبط به هم مبتنی بر شهروندی (سیویک) و قومی است.

اولین اصل در ایجاد اتحادهای چندملیتی و چندوجهی، بالاتر بودن پتانسیل جمع نسبت به جمع پتانسیل‌ها و در نتیجه بالا رفتن پتانسیل باقوه اعضاست که اتحاد کشورهای اروپایی تحت عنوان اتحادیه اروپایی نیز از این قاعده کلی مستثنا نیست. این مسأله در اتحادیه اروپایی درباره اکثر کشورهای صادق بود لیکن بحران مالی سال ۲۰۰۹ باعث تغییر اوضاع شد.

کساد، رکود و به طور کلی بحران‌های مالی جزئی از روند طبیعی اقتصاد کشورها محسوب شده و معمولاً در هر دوره‌ای قابل وقوع است. کشورها نیز با توجه به شرایط اقتصادی، با تعیین سیاست اقتصادی مقتضی، در جهت نیل به رونق اقتصادی پیش خواهند رفت. لیکن مسأله‌ای که در این بین حائز اهمیت است، وجود اولویت‌بندی‌های صحیح مالی است که اتحادیه اروپایی از آن بی‌بهره است. تضاد اعضای این اتحادیه در مسائل مالی مانند مالیات‌ها، دستمزد‌ها، سوده‌های بانکی و… واحد پولی مشترک یورو را به عظیم‌ترین پارادوکس حال حاضر اقتصاد جهان تبدیل کرده و عملاً تعیین سیاست اقتصادی مناسب با شرایط حال حاضر جهت خروج از بحران را با اخلال مواجه کرده است.

در بعد امنیت نیز اتحاد کشورهای اروپایی به مثابه دیوار مستحکمی در برابر نفوذ تروریست‌ها بوده که بعد از پدیده داعش و گرایش اقلیت مهاجر و مخالف در کشورهای فرانسه، بلژیک و… به گروه‌های تروریستی درگیر در خاورمیانه، این دیوار مستحکم این‌بار سبب همنشینی اجباری اروپایی‌ها در کنار گرگ‌های تنهای تروریست و در داخل مرزهای خودشان شده است. عدم توانایی کشورهای فرانسه و بلژیک در مقابله با تروریست‌ها، بومی بودن تروریست‌ها و امکان جابه‌جایی سهل آنها در محدوده شینگن عملاً امکان وقوع حملات تروریستی را به شکل بالقوه به سراسر اتحادیه اروپایی منتقل کرده است. ویلیام شکسپیر می‌گوید «استحکام زنجیر به اندازه ضعیف‌ترین حلقه آن است» و این ضرب‌المثل وصف صحیح شرایط فعلی اتحادیه اروپایی است. در نگاهی واقع‌بینانه این اتحادیه در حال حاضر از اقتصادی به قدرت یونان، از امنیتی در سطح بلژیک و فرانسه و از بحران مهاجرپذیری در سطح آلمان برخوردار است و طبیعی است کشورهای این که پتانسیل بالایی برای عبور از بحران دارند مانند آلمان و انگلیس، خود را در حصار دیگر اعضا دانسته و به پرداخت تاوان دیگر کشورها محکوم هستند.

تمام مطالب فوق‌الذکر انگیزه‌های گرایش به سمت ناسیونالیسم در مقابل اتحادیه اروپایی را تقویت می‌کند، لیکن خروج انگلیس از اتحادیه اروپایی را نمی‌توان بر پایه گرایش‌های ناسیونالیستی دانست، زیرا ملی‌گرایان در اروپا بویژه در بریتانیا هیچ‌گاه به مسأله‌ای حاشیه‌ای تبدیل نشده بود که اکنون بازگشت آن به متن را دلیلی برای انفاق فسوق بدانیم، بلکه این رخداد خبر از شکل‌گیری نوع جدیدی از پوپولیسم دارد. پوپولیسمی که دست به هیاهو می‌زند و اکثریت را بر خلاف جریان موجود سوق می‌دهد؛ گاه با بهانه کردن مبارزه علیه تروریسم و گاه با بهانه کردن گزاره‌های ملی‌گرایانه.

نتیجه نظرسنجی اخیر بریتانیا حاوی نکات جالبی است، ازجمله پیروزی طبقه متوسطی که مدعی پایمال شدن حق‌شان توسط اتحادیه اروپایی بودند بر طبقه روشنفکری که عضویت در اتحادیه را باعث تقویت قدرت سیاسی کشورشان می‌دانستند

#### چرا ملت‌ها به جنگ می‌روند؟

تاریخ‌نویس یونانی، هروdot، یکی از نخستین کسانی بود که درباره اینکه چه چیزی باعث به جنگ رفتن ملتها می‌شود نوشت. او در قرن پنجم پس از میلاد در کتاب خود «تواریخ» درباره دلایل جنگ نوشت، «تواریخ» که از نخستین کتاب‌های تاریخی- سیاسی- فلسفی دنیای غرب است، به کاوش دلایل جنگ- جنگ یونانیان و پارسیان دوره هخامنشی- پرداخت. از آن پس تاکنون تاریخ‌نویسان، جامعه‌شناسان و پژوهشگران زیادی کوشیده‌اند درباره جنگ و عوامل آن به جمع‌بندی‌ها و نتیجه‌گیری‌هایی برسند ولی مانند همه پدیده‌های پیچیده سیاسی- اجتماعی، گفتمان اینکه جنگ‌ها چرا اتفاق می‌افتند

درباره ملی‌گرایی و مفهوم آن در وضع کنونی جهان

# ناسیونالیسم، جنگ می‌آورد یا جنگ، ناسیونالیسم؟!

- محمودنورانی\*

نوع به حساب آورد.

بسیاری از صاحب‌نظران در امور دینی و اسلامی بر این اعتقادند که تفکر و گرایش‌های ناسیونالیستی بر مبنای جدایی دین از سیاست استوار است و به جای ارزش‌های اسلامی صرفا به منافع و خواست «ملت» توجه دارند، بنابراین در تقابل میان ارزش‌های اسلامی و خواست ملی از ارزش‌های اسلامی صرف‌نظر می‌کنند.

مرحوم‌استاد شهیدم‌رضی مطهری می‌نویسد: «ناسیونالیسم آنگاه عقلا محکوم است که جنبه منفی به خود می‌گیرد، یعنی افراد را تحت عنوان ملیت‌های مختلف از یکدیگر جدا می‌کند، روابط خصمانه‌ای میان آنها به‌وجود می‌آورد و حقوق واقعی دیگران را نادیده می‌گیرد.» همچنین حضرت امام(ره) به خطر این گرایش‌ات ناسیونالیستی گوشزد کرده و آن را عامل تفرقه و جدایی بین ملت‌ها و سدی برای پیشرفت اسلامی معرفی کرده‌اند. ایشان می‌فرمایند: «.. با دست حکومت‌های فاسد این نژادپرستی‌ها و گروه‌پرستی‌ها در بین مسلمین رشد کرده، عرب‌ها را در مقابل عجم‌ها، عجم‌ها را در مقابل عرب‌ها و ترک‌ها و ترک‌ها را در مقابل دیگران قرار دادند و همه نژادها را در مقابل هم. اینکه من مکرر عرض می‌کنم این ملی‌گرایی اساس بدبختی مسلمین است برای این است که این ملی‌گرایی ملت ایران را در مقابل سایر ملت‌های مسلمین قرار می‌دهد و ملت عراق را در مقابل دیگران و… اینها نقشه‌هایی است که مستکبران کشیدند که مسلمین با هم مجتمع نباشند…».

#### ■ وطن پرستی یک ارزش؟!

اما باید اذعان کرد پیش‌فرض وطن به انسان هویت می‌دهد و او را به شایستگی از دیگران متمایز می‌کند. بدین لحاظ همواره در نام بردن از افراد و گروه‌ها و حتی مکاتب و جریانات، نخستین چیزی که نسبت‌ها با آن بیان می‌شود مکان نشو و نما و اقامت فرد است. ایرانی، عراقی، فرانسوی، آمریکایی، ایتالیایی، کانادایی و … همه نسبت‌های جغرافیایی ما هستند که هم هویت‌بخش و هم مایه ارزش‌گذاری و مباحثات دوسویه‌اند؛ هم برای آن سرزمین و هم برای آن شخص.

انسان بی‌وطن احساس بی‌هویتی و بی‌پشتوانگی می‌کند و در تندباد حوادث و فراز و نشیب‌ها بسیار احساس خلأ خواهد کرد. پس یکی از تکیه‌گاهها و در نتیجه دل‌بستگی‌های انسان، وطن و خاک و سرزمین است و این دل‌بستگی با سایر ارزش‌های علمی و معنوی و اخلاقی منافاتی ندارد، بلکه مکمل و کامل‌کننده آنهاست، بویژه درباره سرزمین‌های خوشنما و دارای سابقه ارزشمند تمدنی و دینی و فرهنگی.

وطن، آرامش و آسایش می‌بخشد که از اولین و مهم‌ترین کارکردهای وطن است. آسانا وطن جذابیت و جمعیت بیشتری می‌یابد که آرامش بیشتری به فرزندان خود ببخشد. درباره ارم سرزمین قوم عاد، قرآن می‌فرماید از حیث عمران و آسایش به‌گونه‌ای بوده که مثل آن در دنیا وجود نداشت «لَمْ يَخْلُقْ مِثْلَهَا فِي الْبِلَاد». سرزمین قوم شعب در بهترین شرایط اقتصادی و درآمد بود که از همه جا برای تأمین معاش و تجارت به آنجا آمد و شد می‌کردند و در نتیجه درآمد و آسایش قابل توجهی داشتند. مکه نیز وطنی مطلوب و محل تلاقی افراد و اقوام و بزرگان ملل مختلف بود و افراخت خدمت‌رسانی و سقایت حجاج و کلیدداری و … در آنجا بسیار اهمیت داشت و درآمد و احترام و مقام و آسایش بسیاری نصیب مکان می‌کرد.

وطن همچنین امنیت می‌دهد و دل هموطنان را قرص و محکم می‌کند که در برابر هر دشمن و مهاجمی، یک ملت همچو کوه ایستاده‌اند و به دفاع خواهند پرداخت. هر گاه چنین احساسی در قبال وطن وجود داشته باشد، نشان از اقتدار یک ملت و ضعف دشمنان او است و این امنیت، ناشی از یک وطن به معنای واقعی است.

وطن فرهنگ‌ساز و تمدن‌پرور است. اگر زندگی جمعی آحاد جامعه به صورت همه‌جانبه از لحاظ علمی، فرهنگی، اقتصادی، نظامی، دینی و … شکل بگیرد، حاصل آن در طول دورانی مشخص یک تمدن و فرهنگ مستقل و قابل ارائه در جهان است، لذا می‌تیمیم برخی خاک‌ها و سرزمین‌ها که عناصری همچون دانش، دین، تلاشگری، اخلاق و مدیریت بیشتری داشته‌اند به تمدن و فرهنگی جهانی دست یافته‌اند و به وطنی ارزشمند و قابل احترام تبدیل شده‌اند و برخی دیگر که به گونه‌ای دیگر بوده‌اند چنان آوازه‌ای ندارند.

#### ■ ناسیونالیسم زنده‌است؟!

با درک این موضوع که ناسیونالیسم بر اساس یک ایدئولوژی و وطن به عنوان خاک و جغرافیا نیاز به تبیین متفاوت از آنچه

امانوئل مکرون، رئیس‌جمهور فرانسه در مراسم یکصدمین سالروز پایان جنگ اول جهانی ملی‌گرایی را مخالف وطن‌پرستی نامید و گفت: «آن‌که می‌گوید اول کشور من، عزت ملت خود را تخریب می‌کند». امانوئل مکرون در طاق نصرت پاریس و در کنار بنای یادبود سربازان گمنام از کشته‌شدگان این جنگ یاد و تقدیر کرد. او گفت: «آنها برای آزادی مردند. آنها از جهنمی گذشتند که ما حتی فکرش را هم نمی‌توانیم بکنیم». او هم‌زمان هشدار داد باید از جنگ اول جهانی درس‌های درست را گرفت. مکرون گفت: «وطن‌پرستی نقطه مقابل ناسیونالیسم و خودخواهی است. آن‌که امروز می‌گوید اول کشور من، عزت ملت خود را تخریب می‌کند.» مکرون خواستار همکاری‌های بین‌المللی شد و گفت: «ما نسبت به نسل‌های آینده مسؤولیم و باید دنیایی بهتر را از خود باقی بگذاریم.» او از اتحادیه اروپایی و سازمان ملل متحد به عنوان نشانه‌های امید تقدیر کرد. (هر دوی این سازمان‌ها با انتقادهای شدید دونالد ترامپ روبه‌رو بوده‌اند) امانوئل مکرون بویژه همکاری با آلمان که خود زمانی در جبهه دشمن قرار داشت را قابل ستایش خواند. مکرون از رهبران و سرن حاضر در مراسم خواست به دنبال «برادری» باشند. وطن‌پرستی واقعی به بیان او، همان عشق و صلح است. مکرون سخنترانی خود را با این جمله به پایان رساند: «زنده‌باد صلح».

روی سخن مکرون ملی‌گرایی فراینده پوپولیستی در بسیاری از کشورهای اروپایی بود که سرن آنها در مراسم حاضر بودند. در این نوشتار، نگارنده در تلاش است با طرح موضوع ملی‌گرایی، به سولاتی همچون ناسیونالیسم آیا مفهومی ذهنی و فردی است یا عینی و جمعی؟ آیا وطن‌پرستی یک ارزش است؟ آیا ناسیونالیسم هنوز زنده هست؟ چرا رئیس‌جمهور فرانسه ناسیونالیسم را به عنوان جنگ قلمداد می‌کند؟ چرا ملتها به جنگ می‌روند؟ پاسخ دهد.

#### ■ ناسیونالیسم: کدام مفهوم؟

ناسیونالیسم یا ملی‌گرایی از لغت ناسیون (Nation) به معنی ملت از زبان فرانسه گرفته شده است. ناسیونالیسم یا ملت‌باوری، نوعی آگاهی جمعی است، یعنی آگاهی به تعلق به ملت. این آگاهی را آگاهی ملی می‌خوانند. آگاهی ملی اغلب پدیدآورنده حس وفاداری و شور و دل‌بستگی افراد به عناصر تشکیل‌دهنده ملت (نژاد، زبان، سنت‌ها و عادت‌ها، ارزش‌های اخلاقی و به‌طور کلی فرهنگ) و گاه موجب بزرگداشت میثاله‌آمیز از آنها و اعتقاد به برتری این مظاهر بر مظاهر ملی دیگر ملتها می‌شود. از آنجا که هر ملت دارای سرزمین خاص است، وفاداری به خاک و فداکاری برای پاسداری از آن و بزرگداشت آن از پایه‌های ملت‌باوری است. ناسیونالیسم ایدئولوژی‌ای است که دولت ملی را در عالی‌ترین شکل سازمان سیاسی می‌داند و مبارزه ملت‌باورانه (ناسیونالیستی) بر ضد چیرگی یا تاخت‌وتاز بیگانه برای به وجود آوردن یا پاسداری از چنین دولتی است. رشد ملت‌باوری از ویژگی‌های یک دوره تاریخی است که در آن ملت‌ها به صورت واحدهای سیاسی مستقل درآمدند و اصل حاکمیت ملی به رسمیت شناخته شد. این دوره برای اروپا از قرن هفدهم تا اواخر قرن نوزدهم و در آسیا و آفریقا بویژه نیمه دوم قرن بیستم را دربر می‌گیرد. دوران رشد ناسیونالیسم را دوران پیداری ملی نیز نامیده‌اند که در آسیا و آفریقا با جنبش ضداستعماری در آمیخته است.

برخی دیگر از صاحب‌نظران معتقدند مفهوم ناسیونالیسم در لغت عبارت است از: ملی‌گرایی، وطن‌پرستی و استقلال‌طلبی.

این واژه در معنای اصطلاحی عمدتا ۲ نوع کاربرد دارد.

**الف- ناسیونالیسم:** یعنی اعتقاد یک مکتب و گرایش فکری به برتری نژاد و ملت و حاکمیت آن نسبت به نژادها و ملت‌های دیگر جهان؛ تفکر برتری نژادی که در قرن بیستم در اروپای غربی مظهر آن ظهور «هیتلر» در آلمان و «موسولینی» در ایتالیا بوده است؛ رژیم‌هایی دیکتاتوری که به منظور تحقق اهداف «ناسیونالیست‌ها» پایه‌گذاری شدند. ارزش اصلی و مؤلفه‌های رفتاری این گرایش فکری، برتری نژادی و سیاست خراج خصمانه است.

**ب- ناسیونالیسم (اصل ملت):** از ترکیب ۳ عنصر «حق آزادی ملل، حق استقلال ملل و حق حاکمیت آنها بر سرنوشت خود» شکل می‌گیرد. در این نگاه، ناسیونالیسم عبارت است از نهضتی که از آزادی و استقلال یک ملت در برابر رژیم استبدادی و تجاوز خارجی حمایت می‌کند. این نوع ناسیونالیسم بیشتر با ارزش‌های آزادی‌بخش همراه بوده که هدف عمده آن، مبارزه با استعمار و امپریالیسم است و ایجاد حکومت‌های ملی مستقل بوده است. حرکات‌های ناسیونالیسم در جهان سوم را می‌توان از این

